



۲۰۱۸/۱۱/۲۵

دوکتور محمداکبر یوسفی

بحران بنیادگرایان، طالب را ایجاد کرد!

(بخش سوم و ختم)

یادداشت نویسنده: این عنوان بتاريخ ۲۰۱۲/۰۱/۲۶ تهیه و در همان سال، انتشار یافته است. حال بعد از شش سال، پس از خواندن دوباره، بدون تغییر، به درس "آریانا افغانستان آنلاین" جهت نشر دوباره تقدیم شد.

سال ۱۹۹۴م، نیز یکی از سالهای پر حوادث و تباه کن در جمله وقایع تاریخ جاری کشور ما افغانستان، محسوب می گردد. درست پس از اول جنوری همان سال، طوری که قبلاً هم تذکر یافته است، ترکیب جدیدی در تیلور و صف آرای های قوای جنگی، تنظیمی، اجیران سلاح بدست حرفوی، در صدر همه در صفوف حلقات بنیادگرای چپ و راست، ضد منافع ملی رونما گردید. "جنرال عبدالرشید دوستم" که بقول یک روزنامه نگار، حکومت "یک حزبی" سابق را کمی قبل از، دو سال سپری شده، سقوط داده بود، در حالی که خود افتخار عضویت کمیته مرکزی آنرا داشت و از صلاحیت های وسیع نظامی نیز برخوردار بوده است، حال بار دیگر تغییر جبهه داده است. "پیروان دین و بی دین" بخاطر رسیدن بقدرت متعهد شده اند. جنگ کیفیت دیگری را بخود گرفته است، زیرا "دشمنان" دیرینه که پیوندهای علنی و پنهان هر دو با کشور های خارجی دخیل در مسایل افغانستان ورد زبان خاص و عام گردیده بود، در یک صف قرار گرفتند.

"عبدالرشید دوستم" اصطلاح "رفیق" را با "برادر" تعویض نمود، گلبدین حکمتیار هم از همه کلمات "ضدیت و نفرت انگیز" خود در باره شخص "عبدالرشید دوستم"، که قبلاً از نظر او و هوادارانش "ملحد" و "کافر" و "گلم جمع" و "نوکر کمونیست های روس" خوانده می شد، صرفنظر نمود. گزارشات از شدت تلفات جنگ در کابل و فرار مردم کابل از خانه و کاشانه آنها روز تا روز وحشتناک تر می گردید. تنها در شش روز جنگ، ۶۰۰۰ کشته و زخمی، ۷۰۰۰۰ فراری بسمت جلال آباد، از جمله ۱۴۰۰۰ تنها به پاکستان. قریب چهار هفته بعد از حالت جدید، روزنامه های خارجی درست بتاريخ ۲۶ جنوری ۱۹۹۴م از نیویارک خبر داده اند که بتاريخ ۲۵ همان ماه، به نسبت تداوم جنگ در افغانستان شورای امنیت سازمان ملل متحد برای نخستین بار، موضوع میانجیگری بین جوانب درگیر را براه انداخت. به ابتکار اضلاع متحده امریکا، این عالی ترین ارگان سازمان ملل متحد، روز دوشنبه، برای نخستین مرتبه پس از سقوط حکومت "نجیب الله" در سال ۱۹۹۲م، دوباره با افغانستان مشغول گردیده است. شورای امنیت از جوانب درگیر قطع فوری جنگ را طلب نموده است.

نشورات معتبر در جنوری با نشر عکس های "جنرال دوستم"، با لباس جنگی نظامی، در باره همین مرحله جنگ می نویسند: "خیانت یک جنرال به رئیس جمهور، آنکشور را به انشعاب تهدید می نماید." در پای عکس او هم چنان تذکر داده می شود، تا حال یک "رژیم را سقوط داده است." در همین راپور از گلبدین حکمتیار بحیث رئیس حکومت یاد نموده، می نویسد: "رئیس

حکومت امر فیر راکت را بر پایتخت صادر کرد. رئیس جمهور - بنام الله - با بمباران جواب داد. از یک هفته بدینسو کابل، باز زیر آتش باران مرمی است. ... صدر اعظم گلبدین حکمتیار از تاریکی صبح اول جنوری ببعده متحد با جنرال ازبک، کمونیست سابق رشید دوستم، مصروف جنگ است... بی اعتمادی در برابر تلاش های قدرت طلبانه اقلیت تاجیک، که رئیس جمهور ربانی، ۵۲ ساله (۱۹۹۴م) نیز از جمله شمرده می شود، رهبر ملیشه، دوستم خطرناک را بر آن داشت، تا اتحادی را با "متعصب" (دوستم در باره حکمتیار)، در پیش گیرد. نا توانی سیاسی، ممکن توانسته باشد تا حکمتیار، "جنگی راه خدا" گ، ۴۳ ساله را (۱۹۹۴م)، در قرارگاه "خیانت به اسلام" (حکمتیار در رابطه با دوستم)، بکشاند. صدر اعظم در زمان مأموریتش هیچگاه در پایتخت قدم نگذاشته است. بالمقابل رئیس جمهور هم از کابل بیرون نیامد. از جمله تمام جنگ سالاران، یگانه کس، جنرال دوستم، ۳۹ ساله (۱۹۹۴) بوده است که می توانست، آزاد در شهری که توسط ملیشه متخاصم مورد ترور قرار می گرفت، حرکت داشته باشد. "این فرمانده ۱۲۰۰۰۰ نفر، زمانی یک حکومت را سقوط داد. مستقیماً پس از آنکه در سال ۱۹۹۲م، با مجاهدین پیوست، "رژیم نجیبالله"، وفادار به مسکو، سقوط نمود. بعد از ۲۵ لشکر کشی در مدت ۲۰ ماه - که اکثراً در داخل و اطراف کابل - بوقوع پیوست، صد ها هزار فرار نموده اند؛ بیش از ۱۰۰۰۰ مرد، زن و طفل از زمان پیروزی بر رژیم بی خدا، جان خود را از دست داده اند."

برخی از منابع نشراتی، افغانستان را مانند انسان در بستر "مرگ" خوانده، از مسدود بودن ۲۰ روزه راه مواصلاتی، با پاکستان یاد می شود. ضمن گزارش در باره سایر پرابلم ها، از جنگ خاتمه نیافته بر ۷۵۰۰ هکتار فارم های میوه دار "سیتروس"، نیز می نویسند. ... در عین زمان در پهلوی "جنگی های جهادی" از شورای ۵۰ نفری ولایت ننگرهار، سخن در میان بوده... گفته می شود که کم از کم ۸۰۰۰۰ انسان تا حال از اثر جنگ های کابل، به ولایت ننگرهار پناه آورده اند... از جمله ۵۰۰۰۰ مسلح "جهادی" درین ولایت، فقط ۸۰۰۰ را در قوای مسلح ولایت جذب نموده اند. مطبوعات همچنان گزارش می داده است که برخورد های مسلحانه، بولایات شمال کشور هم سرایت نموده است. بر اساس اظهارات مسئولین حکومتی، نوشته بودند که قوای رئیس جمهور "معتدل" برهان الدین ربانی، حملات را دفع نموده، منجمله از تلفات تعداد ۲۰۰ عسکر جنرال عبدالرشید دوستم گزارش داده اند.

بسیلسله مناقشات بین جوانب درگیر در ماه اپریل ... ۱۹۹۴م، "مستیری" تونسی الاصل عرب، نماینده خاص سازمان ملل متحد تلاش هایش را بخاطر رسیدن به ختم جنگ و برقراری صلح ناکام اعلان نموده، اظهار می دارد که گلبدین حکمتیار خواستار استعفا فوری برهان الدین ربانی گردیده بود، که از طرف جانب مقابل مورد قبول نبوده است.

در شرایط و احوالی که تلاشهای "مستیری" فرستنده سازمان ملل متحد برای هدف ختم در جنگ، به ناکامی می انجامد، در ماه سپتمبر ۱۹۹۴م، در اسلام آباد، باز هم اعلام می گردد که گویا تلاش می ورزد تا "گروپ های غیر وابسته افغانی" را برای تلاش های صلح، خود جلب نماید. چه عجب "آزمایش". به فعالیت های این شخص هم، جهان امید به نتیجه مثبت داشته است. "گروپ های غیر وابسته افغانی"، را این شخص چگونه تشخیص و چه قوتی در آنها می دیده است. ازین علایم بر می آید که دست های نیرومند، در عقب پرده "مستیری" باید در فکر ایجاد قوتی می گردیدند، تا به حالت آنوقت خاتمه دهند.

در عین زمان گزارشات مطبوعاتی نشان می دهد که اضلاع متحده امریکا، در سازمان ملل متحد دولت افغانستان را در همین سال ۱۹۹۴م، در قطارشش کشوری در جهان قرار می دهد، که از خود همکاری کافی در مبارزه علیه قاچاق مواد مخدره نشان نمی دهد. در عین زمان در همین سال از وابستگی اقتصاد پاکستان به بخش تجارت مواد مخدره گزارش می یابد. همین پاکستان متحد با کشور های پیشرفته غربی در اهداف نظامی و امنیتی در منطقه، یک چهارم تجارت خارجی خود را از بخش تجارت

مواد مخدره تدارک می بیند. پاکستان را پس از „پرما“، به حجم ۷۰ تن تولید سالانه هیروئین، در مقام دومین تولید کننده هیروئین قرار داده بودند.

در ماه نومبر ۱۹۹۴م، بر حسب گزارشات روزنامه ها، قریب ۸۰۰۰۰۰ انسان در کابل، در خانه های اکثراً صدمه دیده بسر می برده اند، پایتخت افغانستان، کابل را „سارایوو“ دومی نام داده بودند. در مدت قریب دو سال سپری شده این به اصطلاح مجاهدین، که هواداران آنها در صف مردم، سالیان دراز در انتظار استقبال از آنها بوده اند، جز مرگ و ویرانی چیزی به مردم نمی دادند. مبلغین آنها تا اکنون با بیشرمی های بیحد، لفاظی و عوامفریبی بی نظیر در صفحات تلویزون های دست داشته، به سخنوری ادامه می دهند.

بیهوده نخواهد بود، هر گاه باد آوری شود که تا آزمان کدام تشکل „سیاسی“ یا „حرکت منظم“، بنام طالب برای عموم جامعه، معلوم نبوده است. این کلمه، یعنی „طالب“ در دهات و مدرسه های مذهبی شهر ها، در چوکات تعلیمات و آموزش دینی، سابقه دیرینه داشته است. فقط گاه گاه، بعضی از مأمورین دولتی، در قریب پنجاه سال قبل، تبلیغ می نمودند که گویا، حرکات „مخفی“ موجود اند، که مراکز آنان در پاکستان مستقر بوده، بر ضد بعضی از تصامیم „ریفرمستی“ دولت پادشاهی افغانستان به تبلیغات می پردازند. چنانچه وقتی حوادث „پاشیدن“ تیزاب بر روی و رخ “ دختران ” مکتب رو“، بوقوع پیوسته بود، مسئولیت را بر دوش همجوخلقات „مخفی“ یاد می نمودند.

در سالهای اخیر اقامت „قوای شوروی“، مردم دهات از گروپ های کوچک مسلح با سلاح های „خفیف“ حکایت می نمودند، که در دهات افغانستان، در گردش بوده اند، و به تبلیغ دینی و تحریکات ضد حکومتی وقت و حضور قوای شوروی وقت می پرداخته اند. به هر صورت، یک تشکل مستقل در درون سازمان ها و تنظیم های „نظامی – سیاسی“ مستقر در پاکستان و ایران تا آنوقت شنیده نمی شد. در صورتی که چنین حالت می بود، حتماً تنظیم ها موقوف خود را بمخاطره می دیدند. زیرا این „شاگردان مدارس دینی“ حتماً افراد „افراطی تر“ در جمع آنها، می داشته اند.

بر اساس گزارشات روزنامه ها بعنوان نمونه بتاريخ ۲۱ جنوری ۱۹۹۴م، در رابطه با حملات راکتی بر پایتخت کابل، چنان وخیم گزارش یافته است که جنگ بر سر قدرت، پایتخت را به ویرانه و به خاکستر مبدل ساخته است. در همان لحظات اتحادیه اروپا، روز پنجشنبه همان ماه، مبلغ ۸۷۰۰۰۰۰ مارک را برای کمک های طبی، تخصیص داده است.

جنگ های بعد از جنوری ۱۹۹۴م، هم از جانب „متحدان“ برهان الدین ربانی در دولت و هم از جانب مخالفان آن، بشیوه خاصی به پیش برده می شد. یک روز جنگ باز روز دیگر، در صحنه مذاکرات یکدیگر را به آغوش می گرفتند، و سرود ادعا های یکنواخت روابط برادرانه را می نواختند. در گرد آوردن دور میز و یا اطلاق های مذاکره، دولت های ایران، سعودی و پاکستان بشمول کشور های آسیای میانه، پیشقدم بوده اند. ایران از همه بیشتر، فعالیت داشته است. این همه صحنه ها در سالهای بعد از خروج قوای شوروی و سقوط دولت „چی“ توسط کشور های منطقه، عمدتاً ایران و پاکستان اداره می گردید. سنگ ترازو به احتمال قوی در دست „ازبکستان“ بوده است. در جناح تنظیم های چهار گانه مقیم در پشاور، چون حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، حزب اسلامی مولوی خالص، اتحاد اسلامی سیاف و جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی، دایماً قسم ها، تعهدات و نفاق ها دیده می شد.

خاصتاً رئیس شورای نظار احمد شاه مسعود، با گلبدین حکمتیار گاهی به مقابله و گاهی با صحبت های „برادرانه“ می پرداخته است. در تحت نام دین و مذهب، در عمق هر دو علنی و مخفی از تفاوت های „تاجیک“ و „پشتون“ در جلب هواداران علیه همدیگر کار می گرفته اند. تا امروز هواداران آنها ازین عمل دست بردار نشده اند. کلمات را با پوش زیاد بکار می برند.

صرفنظر از آنکه، خود آنها از نشست و برخاست و روابط خود چگونه نتایجی را می‌داشته‌اند، مردم افغانستان هیچگاه بر حرف‌های آنها باور نداشته‌اند. بناً اقلاً همین اعمال آنها، خصومت و دشمنی آنها را بامناف ملی تبارز می‌دهد.

به ادامه همان جنگ‌های جدید ماه جنوری، بتاريخ ۹ مارچ ۱۹۹۴م، بار دیگر از مرگ ۱۸ انسان و زخمی شدن بیش از ۱۰۰ نفر خبر می‌دهند. در بین زمان، بقول «سازمان عفو بین‌المللی»، گزارش می‌یابد که «سازمان عفو بین‌المللی متوجه حملات بی‌رحمانه علیه همه زنان تعلیم‌یافته در کشور‌های درگیر در جنگ‌های داخلی، نظیر افغانستان می‌باشد، که مورد خصم و نفرت مجاهدین افراطی قرار گرفته‌اند. بنا بر وهم از شکنجه، بسیاری از آنها، از کشور به ترک نمودن وادر ساخته شده‌اند. هتک حرمت و تجاوز توسط پولیس، عساکر و یا گروپ‌های پارلمانی، بر حسب گزارشات سازمان حقوق بشر شدیداً افزایش یافته است.» این نشان‌دهنده حقیقتی است، که برخورد ظالمانه در برابر زنان، قبل از بروز «طالبان» بحیث یک قوت جنگی در کشور حاکم بوده است.

به همین ترتیب در ۱۵ اگست، ۱۹۹۴م، روزنامه‌ها باز خبر می‌دهند که روز شنبه، سه بازار بزرگ پایتخت، کابل توسط قوای گلبدین حکمتیار، به آتش گرفته شده است. در نتیجه اقلاً ۳۰ نفر زخمی و ۲۰ کشته بجا گذاشته‌ست. روزنامه‌ها بتاريخ ۱۱ اکتوبر ۱۹۹۴م از اسلام‌آباد گزارش می‌دهند که روزیکشنبه در اثر راکت باران واحد‌های تحت فرماندهی گلبدین حکمتیار صدراعظم و عبدالرشید دوستم، که جمعاً ۶۱ راکت را بر مناطق مسکونی شهر فیر نموده‌اند، بقول رادیو کابل، ۱۷ کشته و ۳۸ زخمی بیار آورده است.

زنگ خطر تکاندنده را «یونیسف» در ماه اکتوبر ۱۹۹۴م به آواز در آورد، جهانیان را از خطر وقوع فاجعه در کابل هوشداری می‌داد. در گزارشی که در «ژینو» به نشر رسید، اوضاع را در کابل وحشتناک ارزیابی نموده، گفته‌اند، که از جمله دو میلیون باشندگان کابل، نیم آنها فرار نموده‌اند. ۵۰۰۰۰ آنان در ساختمانهای مکاتب و مساجد و سایر عمارت‌های دولتی پناه برده‌اند. ۲۰۰۰۰ بی‌خانه کوشیده‌اند، تا از صحنه جنگ دور روند. بر اساس راپور مؤسسه صحتی جهان، بتعداد ۷۰۰۰۰ زخمی از زمان بروز دوباره عملیات جنگی به شمارش آمده است. در کمپ‌های جلال‌آباد جمعاً از موجودیت ۲۰۰۰۰۰ فراری در شرایط دشوار گزارش می‌یابد. در همین گزارش همچنان تذکر داده می‌شود که از زمان آغاز جنگ پس از سال ۱۹۷۹، که مصادف با ورود قوای شوروی بوده است، ۳ الی ۴ میلیون طفل با سوء تغذیه مواجه بوده، علاوه سالانه ۲۶۵۰۰۰ طفل بسنین کمتر از پنج سال جان خود را از دست می‌دهند. قریب ۸/۲ میلیون طفل شاهد تعمیل زور گردیده‌اند که از عواقب صدمات جسمی و روانی، رنج و زجر می‌کشند. با وجود پیشرفت در پروژه‌های «مین پاکی» سازمان ملل متحد، همین کارمند سازمان مذکور، در گزارش خود می‌نویسد که نخست در ۵۰ سال آینده کار به انجام خود خواهد رسید. از جمله ۱۹ میلیون نفوس کشور در آنوقت طوریکه گزارشگر می‌نویسد، ۵ میلیون آنرا فراری قلمداد نموده است.

حال بر اساس همین چند نمونه از حقایق تلخ جامعه ما، یکبار دیگر به خوانندگان محترم مراجعه می‌شود، تا خود قضاوت نمایند که آیا همین سازمان‌های جنگی که همچو بلاها و مصیبت‌ها را بر سر مردم این کشور آورده‌اند، مال و دارائی عامه و شخصی را به تاراج برده‌اند، تا همین اکنون در زیر تأثیر گماشتگان سلاح بدست آنها، بر سینه‌های مردم بی‌پناه ما وزنه انداخته‌اند، حق و صلاحیت و درک علمی آنرا دارند، تا برای اعمار یک افغانستان نوین، کلمات «فیدرالیزم»، «مرکزیت» و یا «غیر مرکزیت» را بزبان بیاورند؟ مردم ما ضرب المثل نیاکان خود را به حافظه دارند که می‌گویند: «آزموده را نباید آزمود!». حال این همه جعلکاران، ممکن است به امید «فیدرالیزم» در فکر آن باشند، تا خوابهای به جریان انداختن ثروت‌های دزدی و پولهایی را که از «فروش سنتگر» و سایر سلاح‌ها و «مواد مخدره» بدست آورده‌اند، در «پادشاهی‌های» کوچک خیالی «جنگ سالاری» آنها به چرخش آورند و بتدریج تاریخ کشور ما را بفراموشی بسپارند. به هموطنان شریف افغانستان باید گفته شود که

این رهبران دزدان و رهنان، "تیپ" دزدان دریایی، حیثیت و اعتبار انسانی آنرا ندارند، که بر پیشنهادات مغرضانه این مجرمین تاریخی، دست خط بدهند.

بتاریخ ۱۳ اکتوبر ۱۹۹۴م خبر کوتاه ولی بسیار پر معنی که ممکن با انکشافات بعدی کشور بمثابه، "سنگالی" نقش داشته بوده باشد، به نشر سپرد شده است. در خبر می خوانیم: "سیاستمداران رهبری کننده در مذاکرات صلح کویت، تصمیم ارسال یک قوه بیطرف ("نیوترال") را پیشنهاد نمودند، تا از امنیت و ثبات بیشتر غمخواری صورت گیرد. فرستنده سازمان ملل متحد، محمود مستیری" از رهبران مجاهدین و همه احزاب خواست، تا درین پروسه صلح سهم بگیرند.

حال سؤال حساسی مطرح شده می تواند، که ازین "طرح" قوه بیطرف چه کسی باید استفاده کرده باشد؟ آیا قدرت های بزرگ در پس پرده، "چراغ سبز" را در دست سازماندهندگان داده است، تا یک قوت جنگی، جدید سازمان داده شود؟ محل حرکت بسوی افغانستان از خاک پاکستان، بوده است. ازین خاک اقل از سال ۱۹۷۹م بیعد، دسته های جنگی، حرکت می افتاده اند، که حاجت به تبصره نیست. ولی تحلیل وقایع قریب سی سال هم ساده نیست. آیا مردم افغانستان همین اکنون امکان آنرا در اختیار دارند، تا به ریشه های ارتباطات این به اصطلاح سخنگویان، "ائتلاف ملی"، "جبهه ملی" و سایر گروپ ها، بشمول زمامداران این بازی، پی برده، پرده از عوامفریبی های آنها را بردارند؟

وقتی اگر وقایع را ارزیابی می کنیم، باید نخست مطمئن باشیم که همه "فکتها" را روی میز داریم. ثانیاً باید در کار خود صادق باشیم و بگوئیم، چه چیز را نمی دانیم که برای نتیجگیری، بر اساس "میتود" های علمی تحلیلی از اهمیت برخوردار بوده میتواند. یک انسان با فکر سالم، باید متوجه باشد، که ادعاهای، بدون سند، علیه همدیگر که بکدام دستگاه وابسته است، جامعه را به حقیقت نزدیک ساخته نمیتواند و کدام مشکلی را حل نمیتواند. بحیث انسانهای عادی هیچکس قادر نیست، تا شیوه دقیق فعالیت های مخفی دول را دریابد، پس در قضاوت خود، چنین "فکتور" را زمانی در نظر بگیریم که اسناد قابل باور در اختیار باشد.

همه می دانیم که در تحت نام "طالب" یک قوت کاملاً جدید و ناگهان در زمان "حکومت" بی نظیر بوتو در ماه اکتوبر ۱۹۹۴م وارد قند هار گردید. در آغاز ماه نوامبر قندهار تحت کنترل طالبان قرار گرفت. در نخستین روز ها، مردم عوام ازین حرکت استقبال نموده بودند. وقتی ساحات وسیعتر را اشغال می نمودند، گزارشات در آنزمان از موجودیت سه گروپ عمده در تحت نام "طالب" یاد می کردند. درین گروپ ها، هواداران رژیم سابق قبل از آغاز بحران در نیمه دوم دهه هفتاد قرن بیست، یعنی قبل از "سقوط سردار محمد داود خان"، هواداران و افسران "خلقی" جناح های مختلف که "حزب حاکم چپی" قبلی را ترک نموده بودند، بعضاً حتی از "امینی ها" نیز نام می برده اند، گروپ سومی را، نا راضی های "جهادی" می نامیده اند، که رهبری آنها را "ملا های" معروف، بدست گرفته بودند. بتدریج در ترکیب اتحاد ها، نیز تغییرات رونما می گردید.

"اتحاد شمال" بوجود آمد. عبدالرشید دوستم و گلبدین حکمتیار مکرراً از هم جدا شدند و باز بشکل دیگری ملاقی و باز از یکدیگر فاصله گرفته اند. در یک زمان معین، گلبدین حکمتیار با "استادش برهان الدین ربانی" و "پرادر دینی و قومی" اش، عبدالرب رسول سیاف، تفاهم داشت. قوماندانان او در نخستین روزهای حرکت طالبان بسوی قندهار، منجمله شخصی با لقب "سرکاتب"، مقاومت نشان داد ولی بعداً برخی از تنظیم ها، درقدم اول گروپ مولوی محمد نبی محمدی، "حرکت انقلاب اسلامی"، واحد های گروپ سید احمد گیلانی و حضرت صبیغت الله مجددی یکی پی دیگری از مقاومت و مخالفت در برابر "حرکت طالبان" دست کشیدند. گلبدین حکمتیار خود، راه غزنی، "وردک"، "چهار آسیاب" جلال آباد و سروبی را بر روی حرکت "طالبان" باز ساخت.

حال این به "جهادی" هائی که سخت در "دشمنی" با "طالب" سخن می گویند، باید به گذشته ببینند که خود و رهبران آنها در ایجاد و نیرومندی و زجر آنها هم سهم داشته اند. دیگر باید بالاخره، به زبان آوردن حرف حقیقت عادت نمایند. همه می پذیرند

که در آغاز «طالب» چهره دیگری داشت، سفر جنرال سردار عبدالولی خان، داماد و پسر کاکای «پادشاه سابق محمد ظاهر شاه» متوفی، به پاکستان، خود یکی از غافلگیری های اذهان عامه نیز محسوب شده می تواند، که به «طالب» بحیث «فکتور» ثبات دهنده امید، می بخشیدند. از دیدار های بعضی از «سیاستمداران» و «روشنفکران» مهاجر افغانی، چنان ذهنیت های امیدوار کننده، پخش می شد، که تفصیل درینجا نمی گنجد.

حرکت طالب در زمان حکومت بی نظیر بوتو و تحت نظارت و سرپرستی، نصرالله بابر وزیر داخله وقت او براه افتاد. بهانه روابط تجارتي و اهداف اقتصادی قلمداد می گردید. پدر بی نظیر بوتو، در کشورش که رهبر آنکشور بود، اعدام گردیده بود. او اساس برنامه «سلاح اتمیک» را پس از جنگ اخیر با هند، آغاز نمود و این جمله که «اگر علف بخوریم، باید سلاح اتمی داشته باشیم!»، از آن ذولفقار علی بوتو بوده است، که در زمان «ضیاء الحق» در زیر سایه «جنگ مجاهدین»، و هم چنان بکمک های پولی، معمر قذافی، زمامدار و دیکتاتور «لیبیا»، صاحب «چاه های نفت و گاز»، عضو «اخوان المسلمین»، بنام «بمب اسلامی» به انجام رسید. وقتی قوای شوروی افغانستان را ترک نمود، اضلاع متحده آمریکا سپردن ۴۰ بال طیاره جنگی اف - ۱۶ را، به ارتباط پروگرام های «اتومی» پاکستان، ممنوع و یا معطل قرار داد، در حالی که بنابر ادعای جانب پاکستان پول آن پرداخته شد بود. وقتی «کارت» طالب را بی نظیر بوتو در دست گرفت، در جمله سایر تقاضا ها، از جانب اضلاع متحده آمریکا طالب رهائی طیارات گردید، در غیر آن بصراحت خواستار، استرداد حدود ۶۵۰ میلیون دالر گردید.

به احتمال قوی، شاید جانب پاکستان بنابر دلچسپی های مختلف، به سازماندهی همچو گروپ دست زده باشد، که درین راه از اقدام تنهائی خیلی کم محتمل بنظر می رسد. اما آیا گاهی هم از خود سوآلی کرده ایم که ممکن غیر از قدرت های احتمالی بزرگ، منجمله پاکستان، در درون همین حرکت که بنام «طالب» یاد می شد، می تواند مغز های وجود داشته بوده باشند که به تمایل اشتراک کنندگان گردهمایی کوبته، مبنی بر قوای «بی طرف» واقف بوده اند، همچنان با شناخت احتمالی از دستگاه های متعدد، به عطش صاحبان اسلحه و پول نیز پی برده و به چنین راه قدم گذاشته باشند. نباید از نظر دور داشت که هم در صف سازماندهندگان طالب و هم در صف سازماندهندگان مخالف و سقوط دهنده های طالب، در وقفه های مختلف، چهره های واحد شناخته شده وجود داشته اند، که نیازی به گرفتن نام های آنها احساس نمی گردد.

همین چند نمونه از وقایع بخاطری تذکر داده شد، تا قسمتی از اختلافات بین این «برادران اسلامی» افشا گردد. تفصیل وقایع اصلاً در همین سال ۱۹۹۴م نشان می دهد، که این «برادران» عقیدتی، نظیر برهان الدین ربانی و گلبدین حکمتیار، به اصطلاح اروپائیان، بازی «موش و بیشک (گره)» و به گفته مردم ما، بازی «گرگ و میش» را عملی می نموده اند. یکبار تا آخرین مرمی، به ظاهر امر علیه همدیگر می جنگیدند، قربانیان، باشندگان بی گناه ملکی افغانستان می بوده اند. باز اعلان آتش بس می داشتند و با بوسه بر ریش های همدیگر، روابط «برادرانه» نوع خود را در انظار مردم تمثیل می کرده اند. این نمایشات فقط، برای اکمالات دو باره بوده است. سلاح ها را که خود تولید نمی کردند، از کجا و در بدل چه بدست می آورده اند؟

در ربع اخیر سال ۱۹۹۴م، زمانی که کاروان معلوم الحال، زمینه اشغال قند هار را توسط یک گروپ جدید، بنام طالب ممکن می سازد، این بار باز جنگ داخلی افغانستان وارد یک مرحله کیفی جدید می گردد. تا این زمان ممکن است نام «طالب»، طوریکه قبلاً نیز تذکر رفته است، فقط در دهات افغانستان معرفی بوده باشد، ولی نه به عنوان یک نیروی جنگی. صرفنظر از عقاید سیاسی و طرز العمل ها، که بحث جداگانه را ایجاد می نماید، فرق فاحشی که طالبان با همه این «ائتلافات» فعلی، نظیر «جبهه ملی» و «ائتلاف ملی» نشان می دهند و در زمان کوتاه قلمرو های وسیعی را اشغال نمودند، اینست که آنها لکه بدنامی چور و چپاول را در دامان خود ندارند، زیرا زمانی کابل را تصرف نمودند، که همین حلقه نامبرده فوق همه چیز را به غارت برده بودند برای آنها چیزی باقی نگذاشته بودند.

طالبان که بتدریج مناطقی را از متحدان حکومت می گرفته اند، در بین جامعه، تا حدی از خوشبینی برخوردار بوده اند، بخصوص که در خلع سلاح از خود پیشرفت نشان می داده اند. الی زمانی که بدروازه های کابل می رسند، در ذهنیت مردم امید ختم جنگ جای داشته است.

ختم



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

